

حدود ۸۵ درصد از رانندگانی که باعث تصادفات مرتبط با خواب می‌شوند، مرد هستند و حدود یک سوم آنها حداکثر ۳۰ سال سن دارند.

چشم می‌بیند یا مغز؟

وقتی به موفقیت نوابغ نابینای جهان نگاه می‌کنیم و کارهای بزرگشان را می‌بینیم بیشتر به ویژگی‌های مغزی می‌بریم؛ اینکه این مغز ماست که آنچه فکر می‌کنیم دیده‌ایم را در کم می‌کنند صرفاً خود تصویر اصلاح‌مین آقای لوئیس بریل که در سن ۴ سالگی بینایی‌اش را از دست داد خالق خط بریل چطور توانست نبیند و اختراع کند؟! یاری چارلز رابینسون نوازنده مشهور آمریکایی پیانو و کیبورد الکترونیک و خواننده سبک‌های جاز، بدون داشتن چشم چطور این همه نت را می‌خواند و جای کلادی‌های پیانو را پیدا می‌کرد؟! یا هلن کلر که ۵۰ سال نوشت و به دانشگاه رفت و اولین نابینا و ناشنوایی بود که فارغ‌التحصیل شد. در جامعه نابینایان جهان نوابغ و افراد موفق زیادی وجود دارند که بدون شک بینششان را مدیون ادراک مغز هستند نه تصاویر گاه‌آواگرانه دنیا.

ابوالفضل گیلانی تولیدکننده کتاب‌های بریل و گویا در روز جهانی نابینایان حرف‌های متفاوتی می‌زند

معلولین پل موفقیت مسؤلین!

◀ کلمه روشندل توهین به نابینایان است

◀ معلولیت کاملاً محدودیت است



عکس: امیر چندی

به‌ناز مقدسی | «بوالفضل گیلانی» بخش زیادی از ۶۲ سال زندگی‌اش را صرف نابینایان کرده است؛ از تولید کتاب‌های بریل گرفته تا راه‌اندازه مجله صوتی. او که در کودکی بینایی‌اش را از دست داد، برداشت متفاوتی از دنیای نابینان دارد و معتقد است که یک نابینا دنیا را تاریک و سیاه نمی‌بیند و به همان اندازه که یک فرد با کانال بینایی‌اش از دیدن تصاویر لذت می‌برد، نابینایان هم با کانال شنوایی، بویایی و لامسه از دنیا و زیبایی‌هایش لذت می‌برند. گیلانی انتقاد شدیدی به کاربرد کلمه «روشندل» دارد و می‌گوید که این واژه توهین به یک نابینا است و این قشر را به دور از خطا یا اشتباه نمی‌بیند. او می‌گوید که معلوم نیست شعار «معلولیت محدودیت نیست» را چه کسی گفته؛ اما واقعیت این است که هر کسی که اساساً این جمله را ساخته، صرفاً قصد داشته است تا قافیه‌کلماتش به هم بیاید که اگر غیر از این بود، او به عنوان یک نابینا می‌توانست بدون هیچ محدودیتی به دنبال آرزوهایش برود. در این گفت‌وگو درباره نگرش او به دنیای پیرامونش و باورهای اشتباهی که در خصوص نابینایان وجود دارد، پرسیدیم و پاسخ‌های متفاوتی شنیدیم که در ادامه می‌خوانید.

• آقای گیلانی عده‌ای از مردم تصور می‌کنند که نابینایی خیلی سخت است؛ اما شما یکی از کسانی هستید که این باور عمومی را قبول ندارید و معتقدید نابینایان هم به اندازه دیگران از دنیایشان لذت می‌برند یا حتی می‌توانند خطا کنند.

بله، راستش خیلی حرف‌ها باورهای غلط در رابطه با نابینایان می‌گویند؛ مثلاً هر سال در همین روز جهانی نابینایان رسانه‌ای مثل رادیو و تلویزیون شعار می‌دهد که «معلولیت محدودیت نیست»؛ خوب اگر نیست، چرا یک نابینایی توان‌راندگی کند؟! یا هر روز برنامه‌ها را با خط عادی بخوانند اینها محدودیت است دیگر! شما الان دو دست دارید وقتی گردن‌تان شروع به خارش می‌کند، ناخودآگاه یکی از دستانتان را بالا می‌برید و گردن‌تان را می‌خراشید؛ ولی کسی که دست ندارد، مجبور است که از دوست یا اعضای خانواده‌اش خواهش کند تا گردنش را بخراشد؛ بنابراین اینها محدودیت است؛ چرا این شعارها را اجامی ندادند!

• شما در رشته روانشناسی تحصیل کرده‌اید و سال‌ها در بهزیستی فعالیت می‌کردید، فکر می‌کنید اساس این شعار از کجای آید؟

از آنجا که یک عده انسان ناآورد کارشناس فلان قشر می‌شوند؛ مطمئناً این شعار هم نخستین بار از طرف کسی گفته شده است که نمی‌دانسته معلولیت چیست و وقتی پشت میز نشسته، یک جمله‌ای می‌گوید تا فقط قافیه کلماتش با هم جور باشد! می‌دانید شعار من چیست؟! «معلولین پل موفقیت مسؤلین!» اساس آفرینش این است که انسان‌ها دو دست و دو پا داشته باشند، قدرت بینایی و شنوایی داشته باشند، دست‌انسان‌ها انگشت داشته باشند و غیره؛ بنابراین نبود هر کدام از اینها محدودیت می‌آورد؛ غیر از این است!

• نابینایی برای شما یک اتفاق و حادثه بود یا مادرزادی نابینا به دنیا آمدید؟

ظاهراً دو، سه سال داشتم که یک بیماری عفونی می‌گیرم و آب‌بدم خشک می‌شود. پزشک تصمیم می‌گیرد که من را عمل کند و به خاطر عدم رعایت مسائل بهداشتی به چشم‌ان من آسیب می‌رسد و بینایی‌ام را از دست می‌دهم.

• آخرین تصویرهایی که دیده‌اید را به خاطر دارید؛ مثلاً چهره پدر و مادرتان را یا همان بیمارستانی که در آن جراحی شدید؟

ببینید! این سؤال را معمولاً مردم هم از من می‌پرسند ولی طبیعتاً یک نفر که از کودکی بینایی‌اش را از دست داده، چیزی به خاطرش نمی‌ماند چون از آن زمان عادت می‌کند با کانال دیگری با اجتماع در تماس باشد؛ مثل حس بویایی و شنوایی که در واقع کانال دریافتی نابینایان هستند. بنابراین وقتی با این حس‌ها دنیا را لمس کرده‌ام، به خاطر آوردن چهره پدر و مادرم محال است.

• آقای گیلانی یک باور عمومی درباره قوی تری بودن حس بویایی و شنوایی نابینایان وجود دارد؛ این موضوع درست است؟

هیچ «تر»ی وجود ندارد؛ انسان‌هایی که دچار معلولیت نیستند، یکسان آفریده می‌شوند و اینکه یک نفر اگر بینایی نداشته باشد، خداوند به جای آن حس شنوایی‌اش را قوی‌تر می‌کند، یک برداشت و باور کاملاً اشتباه است! مادر دنیای افراط و تفریط زندگی می‌کنیم؛ از باورهای اشتباه بیرون بیاییم و واقعیت را قبول کنیم.

• چه باورهای اشتباهی در مورد نابینایان وجود دارد؟

اینکه به نابینایان می‌گویند «روشندل»؛ این توهین است. مگر وقتی از کلمه‌ای مثل راحت استفاده می‌کنیم، منفی‌اش نمی‌شود ناراحت؟! خوب بینا هم متضادش می‌شود نابینا؛ چرا می‌گویند اینها روشندل هستند و با چشم دلشان می‌بینند و در تماس با خدا هستند؛ خبر از این خبر هانیست، یک فرد نابینا هم می‌تواند همان خطاهایی را بکند که یک فرد بینا می‌کند؛ مثلاً یک فرد بینا چون از کانال بینایی استفاده می‌کند؛ اما نابینا چون از کانال بینایی استفاده نمی‌کند؛ بنابراین می‌بیند، ممکن است به جنس مخالفش متلک بگوید و یک نابینا چون از طریق کانال شنوایی باطرافش در ارتباط است، ممکن است با شنیدن صدای جنس مخالفش به او متلک بیندازد (می‌خندد). بنابراین من به عنوان یک شهروند توقع دارم که واقع بین باشیم.

• کاملاً درست است، عده‌ای از مردم یا به نابینایان ترحم می‌کنند یا وقتی در جایی کنار یک نابینا قرار می‌گیرند، حس انساندوستی‌شان گل می‌کند و جوری رفتار می‌کنند که او متوجه تفاوت قابل شدن می‌شود؛ حسی که قطعاً برای خیلی از نابینایان ناخوشایند است. بگذارید برای جواب دادن به این سؤال یک مثال بزنم؛ یک زوج

هیچ «تر»ی وجود ندارد؛ انسان‌هایی که دچار معلولیت نیستند، یکسان آفریده می‌شوند و اینکه یک نفر اگر بینایی نداشته باشد، خداوند به جای آن حس شنوایی‌اش را قوی‌تر می‌کند، یک برداشت و باور کاملاً اشتباه است! مادر دنیای افراط و تفریط زندگی می‌کنیم؛ از باورهای اشتباه بیرون بیاییم و واقعیت را قبول کنیم.

• کاملاً درست است، عده‌ای از مردم یا به نابینایان ترحم می‌کنند یا وقتی در جایی کنار یک نابینا قرار می‌گیرند، حس انساندوستی‌شان گل می‌کند و جوری رفتار می‌کنند که او متوجه تفاوت قابل شدن می‌شود؛ حسی که قطعاً برای خیلی از نابینایان ناخوشایند است. بگذارید برای جواب دادن به این سؤال یک مثال بزنم؛ یک زوج

نابینایان هم می‌خواهند روزنامه بخوانند

مفادات در جامعه نابینایان وجود دارد که ممکن است مخاطب مجله «گو یا شقایق» باشند. من هیچ وقت مطالب مجله‌ام را بالا‌پاش نمی‌کنم و هر چیزی در جامعه مطرح باشد، سعی می‌کنم در اختیار بچه‌های نابینا قرار دهم. بدی‌ها و باخ‌ها ماجراراً خودشان باید تشخیص دهند، بنابراین من نسبت به مطالب سلیقه‌ای عمل نمی‌کنم، حتی من تصور می‌کنم الان مخاطبان مجله من بیشتر از یک فرد بینا، باید گاه‌های مایک پیمپو و ترامپ آشنا هستند و حتی بیشتر از یک فرد عادی را. راجع به این مسائل دیدگاه دارم و حرف می‌زنم.

• آقای گیلانی شما معتقدید که معلولیت محدودیت است، چه کاری را همیشه دوست داشتید که انجام دهید اما به خاطر نابینایی و محدودیت‌های این قشر، نتوانستید انجام دهید؟

همیشه دوست داشتم یک پزشک خوبی شوم، اما پزشکی نیاز به بینایی داشت و من هیچ وقت نتوانستم به این آرزویم برسم، ضمن اینکه جامعه ما هم برای یک نابینا این سطح از تحصیل‌رانی پذیرفت.

دارم که از طریق اینترنت و درآب باکس به دست دوستانم و نابینایان ایرانی در سراسر دنیای رسانم.

• سازوکار ماهنامه الکترونیکی‌تان چه روندی دارد؟ منظورم این است که اخبار و مطالبش را چطور انتخاب می‌کنید؟

من دوست دارم جامعه نابینایان را به روز نگه دارم. بنابراین گزارش‌ها و یادداشت‌های مهمی که در روزنامه‌ها چاپ می‌شوند را جمع‌آوری و بعد به فایل صوتی تبدیلش می‌کنم. مثلاً همین چندسالی پیش روزنامه‌شهرود یک گزارش مهمی از پدیده گور خواب‌ها نوشت. خبرش در جامعه مثل بمب ترکیده بود اما طبیعتاً نابینایان نمی‌توانستند این گزارش را بخوانند، بنابراین من این مطلب را با کمک یک گوینده به صورت صوتی درآوردم و در مجله الکترونیکی‌ام قرار دادم تا نابینایان هم بتوانند از این گزارش استفاده کنند.

• اینکه خودتان خبرها و گزارش‌ها را انتخاب می‌کنید، باعث نمی‌شود که حوزه‌های مطالب مجله‌تان سلیقه‌ای باشند؟ در صورتی که به هر حال طیف وسیعی از اعتقاد و سلیقه‌های

• آقای گیلانی از کارهایتان هم بگویید. می‌دانم که شما یکی از فعالان فرهنگی برای نابینایان هستید و ایده‌های زیادی را برای این قشر اجرایی کردید. مهمترین ایده‌های شما برای جامعه نابینایان چه بود؟

سال ۶۶ مسئول کتابخانه بریل شدم اما چندسال بعد یعنی سال ۷۱ احساس کردم که نابینایان ساکن شمال تهران نباید برای کتاب‌خواندن خودشان راه‌های بیابان بهارستان برسانند و بهتر است یک مکان نزدیک‌تری را برای آنها در نظر بگیریم. بنابراین به کتابخانه حسینیه ارشاد رفتم و سعی کردم در آنجا یک بخش کتابخانه نابینایان ایجاد کنم که خوشبختانه این اتفاق افتاد. سال ۷۵ هم احساس کردم که نابینایان هم حق دارند روزنامه بخوانند و به همین خاطر به مدیرمسئول وقت روزنامه ایران آقای دکتر فریدون وردی نژاد گفتم نابینایان هم می‌خواهند روزنامه ایران را بخوانند، اولش برای ایشان غیرقابل بود؛ اما بعد از مدتی این نتیجه گرفته شد که روزنامه ایران سپید را با خط بریل منتشر کنند. از سال ۸۵ تا الان هم ماهنامه الکترونیکی به نام «گو یا شقایق»

از من آبی‌تر کسی پیدا نمی‌شود

• آقای گیلانی، شما از دواج کرده‌اید، می‌خواهم بدانم همسرتان هم نابینا هستند یا نه؟ همسر من بینایی دارد.

• چطور با هم آشنا شدید و از دواج کردید؟ دواج ما سنتی بود؛ یعنی خانواده‌ام برایم دختری انتخاب کردند و بعد هم چند جلسه خواستگاری رفتم و وقتی با هم صحبت کردیم و وقتی او توانایی‌های من را بساور کرد، با هم از دواج کردیم.

• چند فرزند دارید؟ یک دختر و پسر دارم که هر دو از دواج کرده‌اند و الان یک نوه دارم که دنیا را با او عوض نمی‌کنم.

• شما رشته روانشناسی خوانده‌اید. برای حضورتان در کلاس‌های سنگ‌اندازی نمی‌کردند؟ مثلاً کسی اذیت‌تان کند یا حتی به درس خواندنتان اعتماد نداشته باشند.



راستش من عزم درس خواندن و ادامه تحصیل داشتم ولی همان موقع که به دانشگاه رفتم، مسئولان دانشگاه از من تعهد گرفتند که اگر بعد از ۲ ترم نتوانستم در درس‌ها موفق باشم، تغییر رشته بدهم، چون معتقد بودند روانشناسی رشته سختی است و مدام باید درس و کتاب بخوانی. من هم تعهد دادم اما بعد از گذشت ۲ ترم خودشان متوجه شدند که از پس درس‌ها برآمده‌ام.

• کتاب‌های دانشگاهتان با خط بریل بود؟

• پس چطور درس می‌خواندید؟ اول اینکه سر کلاس به درس گوش می‌دادم و بعد هم هم‌کلاسی‌هایم خیلی دوستان خوبی بودند؛ برای من کتاب‌ها را روی نوار کاست ضبط می‌کردند. مثلاً یک روز یاد است‌یکی از هم‌کلاسی‌هایم درسی را خوانده بود و حدود ۵ نوار کاست شده بود و آمد همه آن را روی میز گذاشت و گفت فلان درس‌ها را برایت ضبط کردم.

• هنوز هم با هم‌کلاسی‌هایتان ارتباط دارید؟

بله؛ الان با ۴، ۵ نفر از آنها هنوز در ارتباطم و رفت‌وآمد داریم. هم‌دوره‌های من حدوداً ۵ نفر بودند اما تعدادی از آنها در دوران جنگ شهید شدند یا عده‌ای بعد از اتمام درس به شهرستان‌هایشان برگشتند، برای همین الان از این تعداد چند نفری باقی مانده‌ام که با هم رفت‌وآمد می‌کنیم. من هم مثل همه مردم با دوستانم به رستوران می‌رفتم، ورزش می‌کردم و حتی برای بازی استقلال و پرسپولیس به استادبومی‌ها رفتم.

• آقای گیلانی طرفدار آبی هستید یا قرمز؟

آبی‌ها؛ چون از من استقلال‌تری و آبی‌تری وجود ندارد. (می‌خندد)